

مورخان بهائی درباره شورشهای ضدبهائی فراوان سخن میگویند و میکوشند چهرهای بسیار مظلوم از سرگذشت این فرقه در ایران ترسیم کنند. رهبری بهائیت و عناصر مشکوکی در میان جبهه مخالف بهائیان به عمد و با اهداف معین تبلیغی و سیاسی به ایجاد مهمترین و جنجالیترین آشوبهای خونین ضد بهائی، معروف به «بهائی کشی» دست زدهاند. شبکه بهاءها در شکست و سرکوب نهضت جنگل نقش اطلاعاتی و خرابکارانه بسیار مؤثر و مرموزی ایفا کرد، نقشی که تاکنون مورد بررسی کافی قرار نگرفته است. احسانالله خان دوستدار، چهره سرشناس تروریستی که در صفوف نهضت جنگل تفرقه انداخت و «کودتای سرخ» را بر ضد میرزا کوچک خان هدایت کرد، به یکی از خانوادههای سرشناس بهائی ساری (خانواده دوستدار) تعلق داشت.<sup>1</sup> سردار محیی (عبدالحسین خان معزالسلطان)، همدست او،<sup>2</sup> از اعضای خاندان اکبر بود که برخی از اعضای آن، به ویژه میرزا کریمخان رشتی، به رابطه با «اینتلیجنس سرویس» - سازمان اطلاعاتی و امنیتی انگلیس - شهرت فراوان دارند. حداقل دو تن از برادران میرزا کریم خان رشتی و سردار محیی، مبصر الملک و سعید الملک، را به عنوان بهایی فعال میشناسیم.<sup>3</sup> فتحالله اکبر (سردار منصور و سپهدار رشتی) برادر دیگر ایشان است که در آستانه کودتای 3 اسفند 1299 رئیس الوزرا بود و نقش مهمی در هموار کردن راه کودتا ایفا نمود.<sup>4</sup>

در این میان نقش احسانالله خان دوستدار، به عنوان یکی از برجستهترین تروریستهای تاریخ معاصر ایران، حائز اهمیت فراوان است. مأمور اطلاعاتی اعزامی حزب بلشویک به جنگل در گزارشی به باکو ارزیابی خود را از میرزا کوچکخان و احسانالله خان دوستدار چنین بیان میدارد: «ثابت قدمی فوقالعاده میرزا کوچک خان و دقت فوقالعاده، علاقه و همدردی او نسبت به اطرافیان و وضع وخیم روستا یان و خویشاوندان، احترام شدید اطرافیان و علاقه به او برانگیخته است... زندگی کوچکخان خیلی ساده است، او در اتاق سادهای زندگی میکند، همراه رفقای خود و مجاهدتها روی تشک گاه میخوابد، هیچگونه مبل و زرق و برقی که مخصوص خانهاست، وجود ندارد. او زندگی کاملاً متواضعانهای دارد، سیگار نمیکشد؛ خوشگذرانی نمیکند، مشروب نمیخورد و از ساعت شش صبح تا نصف شب کار میکند». مأمور اطلاعاتی حزب بلشویک در ادامه مینویسد: «احسانالله خان... دارای شخصیت ضعیف، خودخواه، دارای نظرات اغراقآمیز و آدمی شهرتپرست است. او جزو فرقه بابیها (یکی از فرقههای ایران) است و پدر زن او میرزا حسن خان یکی از مقامات مهم این فرقه است. از مشخصات ویژه او عدم ابتکار و نداشتن آگاهی سیاسی است. احسانالله معتاد و الکلی است به طوری که مصرف «ودکا»ی او در روز پنج بطری و مصرف تریاکش تا دو مثقال است و این مقدار زیادی است. او در اثر نفوذ گروه سردار محیی سریعاً ترقی کرده است... او میخواست کوچکخان را به مرام باب جلب کند ولی کوچکخان اعتراض کرد که حالا وقت پرداختن به مذهب نیست! لازم است برای آزادی وطن از انگلیسیها و از ظلم شاه کار کرد. این امر سبب شد که این بابی، که به تدریج شبکه دسایس خود را تنیده بود، با دار و دسته خود از اردوی کوچکخان خارج شود... [سردار محیی] این شخص بیاراده و بیفکر [احسانالله خان] را مطمئن کرده بود که با برقراری کمونیسم در ایران بها یگری در ایران موفق خواهد شد و آن را مذهب رسمی اعلام خواهند کرد. این موضوع برای هر فرد بهائی اغواکننده است. این وعده احسانالله خان را کاملاً اغوا کرد که به منظور انتقام از تعقیب دیرینه بهائیهها توسط مسلمانان شعارها و اعلامیههایی انتشار دهد... این بابی که به باور کرده بود که کمونیسم اجازه خواهد داد بهائیگری در ایران توسعه یابد و مذهب رسمی کشور شود. این بود عللی که احسانالله خان را از کوچکخان دور میکرد و موجب شد به دشمنان او بپیوندد».<sup>5</sup> پس از شکست نهضت جنگل، که به طور عمده در نتیجه دسایس احسانالله خان و سردار محیی روی داد این دو به شوروی گریختند و در دوران استالین به اتهام وابستگی به سرویس اطلاعاتی بریتانیا دستگیر و اعدام شدند. توجراتی که اتهامات وارد بر احسانالله خان را چنین بیان کرده است: «عاملیت سرویسهای اطلاعاتی بریتانیا و ایران، طرفداری پر و پا قرص از فاشیسم، مبلغ تبلیغات زهر آگین در میان ایرانیان ساکن اتحاد شوروی، عامل تحویل برخی از انقلابیون ایرانی به مقامات ایرانی، عنصری ضد بلشویک که با سازماندهی یک گروه سی نفره از کارگران حوزههای نفتی تدارک عملیات تخریب را در حوزه نفتی باکو دیده بود».<sup>6</sup> این اتهامی است که درباره دیگر قربانیان ایرانی دوران استالین کمتر تکرار شد. اتهام سران حزب کمونیست ایران، مانند بهرام آقایی و دیگران، «ماجراجویی» و «چپروی ضد لنینی» بود. بنابراین، اتهام ارتباط با سرویس اطلاعاتی بریتانیا بیهوده بر احسانالله خان وارد نشد. پیشینه عملکرد احسانالله خان و دوستانش در ایران گواه آن است که سازمان اطلاعاتی شوروی در مورد احسانالله خان به بیراهه نرفته است. علاوه بر دو نمونه فوق (احسانالله خان و سردار محیی)، موارد متعددی از حضور مأموران بهائی اینتلیجنس سرویس بریتانیا در صفوف نهضت جنگل وجود دارد. یک نمونه، میرزا شفیع خان نعیم، بهائی گیلانی، است که در انزلی به دست جنگلیها به قتل رسید.<sup>7</sup> نمونه دیگر، غلامحسین ابتهاج است که به وسیله انقلابیون جنگل دستگیر شد. جنگلیها

قصد محاکمه و مجازات او را داشتند ولی با وساطت احسانالله خان دوستدار و میرزا رضاخان افشار آزاد شد. 8 میرزا رضاخان افشار نیز بهائی بود<sup>9</sup> و نقش مخرب و مرموزی در حوادث نهضت جنگل ایفا کرد. او در زمان آغاز نهضت پیشکار مالیه گیلان بود. به همراهی با جنگلیها پرداخت و مسئول مالی «کمیته اتحاد اسلام» شد. او سپس 84 هزار تومان از پول کمیته را به سرقت برد و به تهران گریخت و بعدها به آمریکا رفت. افشار پس از بازگشت از آمریکا مترجم هیئت آمریکایی میلپو شد و در دوران سلطنت رضا شاه مشاغل مهمی چون حکومت گیلان (1307)، حکومت کرمان (1310) و استانداری اصفهان را به عهده داشت. 10 نمونه دیگر عبدالحسین نعیمی است که در حوالی سال 1920 میلادی در صفوف جنگلیها حضور داشت. او به عنوان نماینده «کمیته نجات ایران»، که ریاست آن را احسانالله خان دوستدار به دست داشت، در اولین کنگره حزب کمونیست ایران (در انزلی) شرکت کرد و پیام این کمیته را قرائت نمود. 11 عبدالحسین نعیمی پسر میرزا محمد نعیم، شاعر معروف بهائی (اهل روستای فروشاه سده اصفهان)، است. میرزا محمد نعیم پس از مهاجرت به تهران در سفارت انگلیس به کار پرداخت. عبدالحسین نعیمی نیز چون پدر، کارمند سفارت انگلیس در تهران بود. 12 در گزارش مورخ 10/7/1345 ساواک تهران به ریاست ساواک (نصیری) و مدیر کل اداره سوم (مقدم) چنین آمده است:

«عبدالحسین نعیمی در سالهای 1320 تا 1324 رئیس کمیته محرمانه سفارت انگلیس در تهران بوده و با همکاری دبیر اول سفارت انگلیس [الن چارلز ترات] در امور سیاسی خارجی و داخلی ایران نقش مؤثری داشته و خانم لمبتون... یکی از دوستان و همکاران نزدیک و مؤمن عبدالحسین نعیمی بوده. آقای نعیمی در سال 1325 یا 1326 از سفارت انگلیس کنار رفته و همکاری خود را در امور سیاسی به طور مخفیانه و غیر محسوس با سرویس اطلاعاتی سفارت انگلیس در تهران ادامه میداده است و در ظاهر به کسب و تجارت میپرداخته است. آقای نعیمی اکنون از مالکان بزرگ به شمار میرود و همکاری مخفیانه خود را با دوستان انگلیسی در تهران حفظ کرده است...» 13 در دوران محمدرضا پهلوی، یکی از دختران عبدالحسین نعیمی، به نام ملیحه، همسر سپهبد پرویز خسروانی (از عوامل کودتای 28 مرداد 1332 و عضو فرقه بهائی) بود 14 و دیگری، به نام محبوبه، به همسری محسن نعیمی (دبیر مؤید) درآمد. در حوالی سال 1346 او و شوهرش به آفریقا مهاجرت کردند و به ارکان بهائیت در این منطقه بدل شدند. 15 بها یگری و سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی شوروی در بررسی تاریخ بهائیت، موارد چشمگیری از حضور بهائیان مهاجر ساکن عشقآباد و قفقاز در صفوف سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی شوروی پیشین مشاهده میشود. با توجه به نمونههای متعدد تاریخی، این حضور را باید تداوم سیاست گذشته بهائیان دانست که به عنوان «مأمور دوپل» به سود اتلیجنس سرویس بریتانیا، به خدمت سفارتخانههای روسیه و عثمانی و آلمان درمیآمدند. عبدالحسین آیتی، مبلغ پیشین بهائی، به موارد متعددی از حضور بهائیان در سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی روسیه شوروی اشاره دارد. یک نمونه، میرزا کوچک علیاوف، از بهائیان معروف عشقآباد است که به «تقلب» معروف بود. او پس از انقلاب بلشویکی روسیه «مفتش سری» بلشویکها شد و برادرزادهاش به نام عبدالحسین حسین اوف در اداره گپاو (سازمان اطلاعاتی شوروی) به جاسوسی پرداخت و جمعی از ایرانیان مقیم روسیه را به زحمت انداخت. 16 نمونه دیگر این برادران عسکروفاند. محمود و مقصود عسکروف دو برادرند از فامیل بهائی که یکی از آنها هنوز در نزد روسها مقرب است و از کارکنان سری ایشان است. این دو برادر، که همه فامیلشان بهائی است، در کارهای سیاسی دخالت کرده و میکنند. آیتی میافزاید: دوازده جوان بهائی مقیم روسیه که «در اداره گپاو مستخدم و جاسوس بلشویکها شده و این استخدام را به وسیله قاچاق امتعه خارجه کرده چادرهای پنج تومانی را... [از ایران] میبرند به سی تومان میفروشند». آیتی درباره مفاسد اخلاقی محمود و مقصود عسکروف و هتاکیهای ایشان در زمینه مفاسد جنسی مطالبی بیان کرده است. 17 در زندگینامه حسن فؤادی نیز این کارکرد اطلاعاتی بهائیان ساکن عشقآباد مشاهده میشود. او همراه با «چند تن از معارف بهائی» به وسیله دولت شوروی توقیف و زندانی شد؛ ولی شش ماه بعد، در دی 1308 ش، با دخالت دولت رضاشاه تمامی زندانیان بهائی آزاد و به ایران وارد شدند. اسامی اینان به شرح زیر است: عباس احمداوف پارسایی، حسین حسناوف، بهاءالدینی نبیلی، احمد رحیماوف، میرزا احمد نبیلزاده، میرزا محمد ثابت، میرزا حسن بشرویهایی [فؤادی]، علی ستارزاده، جعفر هادیووف شیرازی، عباس فرح اوف، محمودزاده، محمد سرچاهی، محمدعلی نبیلی سرچاهی، عبدالکریم باقروف یزدی. در موارد مشابه، قطعاً باید ایرانیان اخراجی از شوروی مدتی در قرنطینه میماندند و معمولاً به ایشان مشاغل حساس ارجاع نمیشد؛ زیرا در معرض ظن وابستگی به سازمان جاسوسی شوروی بودند. معهدا، بهائیان فوق با احترام فراوان مورد استقبال مقامات مشهد قرار گرفتند و بلافاصله وارد مشاغل دولتی و نظامی شدند. برای مثال، حسن فؤادی وارد خدمت نظامی و مدیر کتابخانه قشون مشهد شد. او مورد علاقه امیرلشکر شرق و افسران ارشد بود. یکی دو سال بعد، از خدمات دولتی استعفا داد و به تهران رفت و کمی بعد به دستور محفل بهائیان تهران برای مدیریت مدرسه «وحدت بشر» راهی کاشان شد. او مدتی معلم مدرسه «تربیت» تهران بود و سپس در مدرسه نظام به تدریس پرداخت. فؤادی در اواخر عمر بسیار ثروتمند بود. 18 با توجه به چنین سوابقی است که اسماعیل راین در واپسین کتابش مینویسد: «نه تنها سران بهائیت در گذشته و هیئتهای محافل بهائی کنونی متفقاً دولت اسرائیل و صهیونیسم جهانی را تأیید و همراهی کرده و میکنند؛ بلکه در بسیاری از نقاط جهان، به خصوص در کشورهای اسلامی و عرب، اکثر بهائیان متمایل به جهودان و دولت اسرائیل بوده و هستند. در بسیاری از

کشورها، به خصوص کشورهای عربی، شنیده و دیده شده که بهائیان داخل در تشکیلات جاسوسی موساد شده و همه جا به نفع اسرائیلیان به خبر چینی و جاسوسی و نوکری مشغولند.<sup>19</sup> ماهیت بلواهای ضد بهائی مورخان بهائی درباره شورشیان ضد بهائی فراوان سخن میگویند و میکوشند چهره‌های بسیار مظلوم از سرگذشت این فرقه در ایران ترسیم کنند. از این زاویه، تاریخنگاری بهائی شباهتی عجیب به تاریخنگاری یهودی دارد؛ گویا بهائیان گروهی بودند که به جرم دگراندیشی دینی قربانی تعصب و کین جاهلانه مسلمانان ایران میشدند. بررسی نگارنده نشان میدهد که این ادعا در موارد عمده صحت ندارد و رهبری بهائیت و عناصر مشکوکی در میان جبهه مخالف بهائیان به عمد و با اهداف معین تبلیغی و سیاسی به ایجاد مهمترین و جنجالیترین آشوبهای خونین ضد بهائی، معروف به «بهائی کشی» دست زده‌اند. از مهمترین این موارد قتل هفت بهائی در سال 1308 ق. در یزد و شورش ضد بهائی 1321 ق. در یزد و رشت و برخی دیگر از نقاط ایران است. واقعه قتل هفت بهائی در یزد، که در منابع بهائی به «شهادای سبعة یزد» معروفند،<sup>20</sup> در زمان اولین دوه حکومت سلطان حسین میرزا جلالالدوله، پسر ارشد ظل السلطان (حاکم اصفهان)، در یزد رخ داد. گروهی چند نفره (استاد باقر عطار و ملا تقی چیتساز و چند تن از بستگان و اطرافیان ایشان) در شب 23 رمضان 1308 ق. در مسجد میرچخماق رأساً و خودسرانه به دستگیری دو بهائی (علیاصغر یوزدارانی و آقاعلی) دست زدند و سپس نزد شیخ محمد تقی مجتهد (پسر شیخ محمد حسن سبزواری) رفتند و با تحریک احساسات دینی وی کسب تکلیف نمودند. شیخ محمد تقی دستور داد که بهائیان از مسجد اخراج شوند. پاسخ فوق ظاهراً این گروه را راضی نکرد زیرا نزد حاجی نایب (حاجی اسدالله شیرازی)، فراشباشی جلالالدوله، شتافتند و، به دستور حاجی نایب، بهائیان زندانی شدند. روز بعد، جلالالدوله دو بهائی محبوس را به چوب بست و سپس آزاد نمود. شش روز بعد، ظل السلطان از اصفهان دستور حبس ایشان را صادر کرد. دو نفر فوق مجدداً دستگیر شدند و در جریان بازداشت این دو، به تحریک استاد مهدی (پسر استاد باقر عطار)، پنج بهائی دیگر نیز به زندان افتادند. سه روز بعد، جلالالدوله شیخ محمد تقی را احضار و درباره بایان محبوس کسب تکلیف نمود. شیخ محمد تقی مجتهد از این همه ابرام جلالالدوله به حیرت افتاد و گفت: «ما نمیدانستیم حضرت والا این قدر دشمن این طایفه بهائی هستید». به هر روی، به تحریک جلالالدوله، شیخ محمد تقی، پدر (شیخ محمد حسن) و دو برادر خویش (شیخ محمد جعفر و شیخ محمد باقر) و ملاحسین و ملاحسن (پسران حاجی ملا باقر مجتهد اردکانی) را به خانه خود دعوت کرد. این جمع شش نفره همراهی خود را با جلالالدوله اعلام نمودند. شیخ محمد تقی نزد حاکم شتافت و ماجرا را اطلاع داد. جلالالدوله گفت: «احسنت، احسنت، احدی را مثل شما ندیدم که در این امور اقدام داشته باشند». به هر روی، جلالالدوله با تمهیدات مفصل همراهی علمای فوق را جلب نمود و جلسهای تشکیل داد که آقا سید علی مدرس نیز به آن افزوده شد. در این جلسه هفت نفر بهائیان محبوس مورد استنطاق قرار گرفتند. یکی از ایشان (استاد مهدی بنا)، به وساطت آخوند ملاحسن، آزاد و به جای او آخوند ملامهدی خویدکی، از بهائیان خویدک (سه فرسنگی یزد) دستگیر شد. جلالالدوله از طریق شکنجه ایشان را وادار به اقرار به بهائیگری نمود. در هفتم شوال از ظل السلطان تلگراف رسید که «حضرات بهائی که حسابند هر گاه شرعاً اثبات شده که بهائی هستند، آنها را به قتل رسانید». به ادعای منابع بهائی، هفت روحانی فوق، پس از شنیدن اقرار محبوسان حکم قتل ایشان را کتباً صادر کردند. سرانجام، در نهم شوال جلالالدوله بهائیان را اعدام کرد و امر نمود که در شب «بازارها را زینت ببندند و چراغان کنند».<sup>21</sup> تمامی ماجرای قتل هفت بهائی در یزد، طبق روایت مهمترین مآخذ بهائی در این زمینه، به شرح فوق است. این شرح موارد زیر را روشن میکند: اول، جلالالدوله و پدرش (ظل السلطان) تعمداً عجیب در کشتن این بهائیان داشتند؛ دوم، در این ماجرا مردم به هیچ وجه دخالت نداشتند و تمامی حادثه به تحریکات یک گروه چند نفره از کاسبان محدود بود که ماهیت و حسن نیت ایشان روشن نیست؛ سوم، جلالالدوله به تلاش گستردهای برای تحریک علمای یزد و کسب حکم قتل بهائیان دست زد و در این زمینه تقریباً ناموفق بود؛ زیرا به جز گروه هفت نفره فوق سایر علمای شهر در صدور حکم قتل بهائیان مشارکت نکردند. برای تبیین این ماجرا باید به سه نکته مهم توجه نمود: اول، پیوندهای عمیقی میان ظل السلطان و خاندان او، از جمله جلالالدوله، با دستگاه استعماری بریتانیا برقرار بود. ظل السلطان در این زمینه شهرت کامل دارد و نیازی به اثبات این پیوندها نیست و نیز میدانیم که در دستگاه ظل السلطان بهائیان حضور فعال داشتند. نامدارترین ایشان میرزا اسدالله خان وزیر (نیای خاندان وزیر) است که در دوران حکومت ظل السلطان قریب به سی سال وزیر اصفهان بود<sup>22</sup> و در همین دوران است که بخش مهمی از بناهای مهم تاریخی دوره صفوی تخریب شد. مهدی بامداد مینویسد: «از کارهای بسیار زشت بلکه جنونآمیز ظل السلطان، قطع اشجار خیابانها و تخریب ساختمانهای زیبای صفوی در اصفهان است... و با آنکه چند نفر از بازرگانان اصفهان حاضر شدند مبالغ هنگفتی به او بدهند و وی را از این کار زشت باز دارند، مع ذلک از تصمیم خود منصرف نگردید و بالنتیجه اکثر باغها و عمارات مذکور در زیر دست بیدادگری و امر او خراب و ویران شد». بامداد فهرستی از بناهای مهم تاریخی اصفهان که در این دوران تعمداً تخریب شد، به دست داده است.<sup>23</sup> و میدانیم که بعدها در پاریس رابطه نزدیک و دوستانهای میان ظل السلطان و عباس افندی برقرار بود. جلالالدوله نیز در این سفر همراه پدر بود و با عباس افندی دیدار کرد.

پینوشتها:

1. دربارهٔ خاندان بهائی دوستدار (ساری) مراجعه شود به: تاریخ ظهور الحق، ج 8، ق 2، ص 818. آرامش دوستدار (بابک بامدادان)، نویسنده در خششهای تیره، برادرزادهٔ احسانالله خان دوستدار (پسر عطاءالله خان دوستدار) است.
2. سردار محیی در دولت «کودتای سرخ» احسانالله خان وزیر پست و تلگراف بود.
3. تاریخ ظهور الحق، ج 8، ق 2، صص 776-777.
4. دربارهٔ خاندان اکبر (خان اکبر) و نقش ایشان در تحولات معاصر ایران بنگرید به: میرزا کریم خان رشتی، چهرهٔ مرموز تاریخ معاصر ایران، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج 3، صص 49-55.
5. مجموعه اسناد به دست آمده از آرشیوهای اتحاد شوروی سابق در باکو، تصویر سند در اختیار نگارنده است.
6. بانک امیر خسروی [و] محسن حیدریان. مهاجرت سوسیالیستی و سرنوشت ایرانیان. تهران، نشر پیام امروز.
7. تاریخ ظهور الحق،
8. بنگرید به: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج 2، زیرنویس ص 82.
9. دربارهٔ تعلق احسانالله خان دوستدار و رضا افشار به بهائیت بنگرید به: ابراهیم فخرایی. سردار جنگل. تهران، جاویدان، 1354. صص 140-141.

10. بنگرید به: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. ج 2، زیر نویس ص 82.
11. تقی شاهین (ابراهیموف). پیدایش حزب کمونیست ایران. ترجمه ر.رادنیا. تهران، گونش، 1360، ص 211.
12. تاریخ ظهور الحق. ج 8، ق 1، صص 362-374؛ تذکره شعرای بهائی، ج 3، ص 484-486.
13. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج 2، ص 455.
14. همان مأخذ، ص 454.
15. تذکره شعرای بهائی. ج 3، ص 486.
16. کشف الحیل، ج 3، صص 85-87.
17. همان مأخذ، ص 90.
18. مصابیح هدایت، ج 5، صص 390-396؛ اخبار امری، سال هشتم، شماره 11-12 (بهمن و اسفند 1309).
19. رائین، انشعاب در بهائیت، ص 171.
20. اسامی آنها به شرح زیر است: آخوند ملامهدی خویدکی، ملاعلی سبزواری، محمدباقر (از محله چهارمنار)، علیاصغر یوزدارانی و برادرش حسن (پسران آقا حسین کاشی، از محله فهادان)، آقا علی (از محله کازرگاه).

21. محمدطاهر مالمیری، تاریخ شهدای یزد (به نقل از: مصابیح هدایت، ج 2، صص 125-147).

22. میرزا اسدالله خان وزیر در دوران وزارت اصفهان صاحب ثروت فراوان شد. خانهاش در محله شهشهان بود که قبلاً به میرزا محمدعلی نهری (بهائی) تعلق داشت. در اصفهان به بهائیگری شهرت داشت و خانهاش محل تجمع بهائیان و اقامتگاه مبلغان و مساران بهائی بود. در سال 1336 ق. فوت کرد. خاندان وزیر از دو پسر و دو دخترش برجاست. (تاریخ ظهور الحق، ج 8، ق 1، صص 125-126).

23. شرح حال رجال ایران. ج 4، صص 98-99.